

شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی

اکرم نوری‌زاده *

امیر نوری‌زاده **

چکیده

در این پژوهش بر آنیم نخست رابطه‌ی شکاکیت را با معرفت‌شناسی توضیح دهیم؛ و در ادامه بعد از تبیین موضع شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی در یک ساختار کلی فلسفی و تعریف آن، تأثیر آن را در حوزه‌ی عمل بیان کنیم. سپس اقسام شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی و برخی از استدلال‌ات آن را به اضافه‌ی پاسخ‌هایی که مخالفان در برابر این استدلال‌ات ارائه کردند مطرح می‌کنیم.

شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی، قسمی از شکاکیت اخلاقی است که توجیه را در باورهای اخلاقی بررسی می‌کند. این شکاکیت معتقد است ما برای معرفت داشتن باید توجیه معرفتی، ایجابی، کافی و کامل داشته باشیم و بر آن است که ما در مورد هیچ‌یک از معارف خود چنین توجیهی نداریم؛ لذا معرفت به معنای واقعی نداریم.

واژه‌های کلیدی

شکاکیت، اخلاقی، معرفت‌شناختی، پیرهونی، آکادمیک

مقدمه

شکاکیت دیدگاهی فلسفی است که معتقد است هیچ چیزی وجود ندارد، و یا اگر باشد قابل شناخت نیست. شکاکیت در مقابل معرفت قرار دارد؛ یعنی: هرکسی که به نحوی درباره‌ی وجود معرفت شک کند، در زمره‌ی شکاکان قرار می‌گیرد.

شکاکیت اقسام مختلفی دارد و از جنبه‌های بسیار قابل بررسی است. شکاکیت فلسفی یکی از اقسام شکاکیت است و شکاکیت اخلاقی هم گونه‌ای از شکاکیت فلسفی است.

در میان اقسام شکاکیت اخلاقی، قسمی از آن مسئله‌ی معرفت را بررسی می‌کند؛ بدین نحو که با استناد به تعریف سنتی معرفت - یعنی: باور صادق موجه - و تمرکز بیشتر روی مسئله‌ی توجیه باورها، استدلال می‌کند که هیچ باوری دارای توجیهی نیست که از لحاظ معرفت-شناختی، برای داشتن معرفت کافی باشد.

این شکاکان بعد از تبیین اقسام توجیه، با آن که می‌پذیرند برخی باورهای اخلاقی می‌توانند توجیه ناکافی و ابزاری داشته باشند، وجود توجیه ایجابی و کافی برای باورهای اخلاقی را قبول ندارند.

معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی شاخه‌ای از فلسفه است که درباره‌ی نظریات مربوط به امکان معرفت، منبع، ماهیت و محدودیت‌های معرفت سخن می‌گوید. از قرن هفدهم میلادی معرفت‌شناسی یکی از موضوعات اساسی فلسفه بوده است. دکارت و برخی از فلاسفه از این دیدگاه دفاع می‌کنند که

غیر از داده‌های معتبرِ اخذشده از تجربه، ایده‌های فطری هم داریم. این - که خود شناخت چیست؟ واقعاً چه چیز را می‌توان شناخت؟ چگونه می‌توان از دستیابی به حقیقت مطمئن شد؟ ویژگی‌های معرفت و شرایط لازم آن کدامند؟ محدوده‌ی معرفت تا چقدر است و منابع معرفت انسان کدامند؟ آیا اساساً شناخت امکان‌پذیر است و پرسش‌های گوناگون دیگری از این دست در حوزه‌ی مباحث معرفت‌شناسی می‌گنجند. اصلی‌ترین تعریف معرفت، باور صادق موجه است.^۱

سه نظام معرفت‌شناسی

سه نظام فکری در معرفت‌شناسی برای توضیح چیستی توجیه وجود دارد که عبارتند از: مبنای‌گرایی، انسجام‌گرایی و اعتماد‌گرایی.

مبنای‌گرایی دیدگاهی معرفت‌شناختی است که بیان می‌دارد قضایایی که ما اظهار می‌کنیم بر اساس باورهای پایه - که بدیهی هستند - توجیه می‌شوند. مبنای‌گرایان برای دچار نشدن به شک می‌گویند لازم نیست برای مواجه بودن همه‌ی باورهایمان، همه‌ی آنها به باورهای دیگرمان وابسته باشند. برخی از باورهای ما باور پایه هستند: موجه بودن یا معرفت‌بخشی این باورها مستقل از این است که به باور دیگری وابسته باشند. این باورهای پایه مبنایی می‌شوند که باورهای موجه دیگر از آن استنتاج می‌شوند: همه‌ی باورهای موجه غیر پایه، مستقیم یا غیرمستقیم به باورهای پایه وابسته هستند. شاخه‌های مختلف مبنای‌گرایی در اینکه کدام باورهای ما می‌توانند باور پایه باشند؛ یعنی: می‌توانند بدون وابستگی به بقیه‌ی باورهایمان موجه باشند، و یک باور چگونه می‌تواند به خوبی به باور دیگری وابسته باشد، با هم فرق دارند.

۱- ر. ج. هالینگ دیل، تاریخ فلسفه ی غرب، ترجمه: آذرنگ، عبدالحسین، ص ۵۳.

انسجام‌گرایی، دیدگاه معرفت‌شناسی دیگری در نحوه‌ی توجیه گزاره‌ها است، انسجام‌گرایان می‌گویند: فقط روابط شواهد گونه‌ی بین باورها می‌توانند هر کدام از باورهایمان را موجه کنند. از این‌رو وجود باورهای پایه‌ی مبنایگرایان را نمی‌پذیرند. انسجام‌گرایان برای حل مسأله‌ی تسلسل وجود «دور» را در توجیه باورها می‌پذیرند و برآنند که گاهی «الف» به خاطر وابستگی به «ب» موجه است، حال آن‌که ممکن است خود «ب» غیرمستقیم و از یک راه طولانی از وابستگی‌ها به «الف» وابسته باشد. از دیدگاه انسجام‌گرایان چیزی که موجه‌بودن باورهایمان می‌شود، این است که باورهایمان چقدر با یکدیگر انسجام دارند، نه این‌که چگونه و به چه مبنایی از باورهای پایه بستگی داشته باشند. به عبارتی، نظر انسجام‌گرایان در باب توجیه، کل‌گرایانه و از طریق هماهنگی است. اما در جواب به این‌که چه شرایطی می‌توان گفت که یک گزاره با بقیه گزاره‌های یک مجموعه منسجم و هماهنگ است به تعبیر دیگر، معنای خود انسجام چیست؟ انسجام‌گرایان برآنند که دو گزاره‌ی زمانی وقتی با هم منسجمند هستند که سازگار باشند؛ یعنی: تناقض منطقی بین آنها نباشد و استلزام منطقی داشته باشند. به این معنا که یکی از دیگری منتج شود.^۱

یکی دیگر از نظام‌های معرفت‌شناسی در تبیین نحوه‌ی توجیه معرفت اعتماد‌گرایی است که از چشم‌اندازی برون‌گرایانه مسئله‌ی چگونگی توجیه معرفت را توضیح می‌دهد. در شکل‌گیری باورها ما می‌خواهیم به باوری صادق برسیم. بر مبنای اعتماد‌گرایی، بنیان توجیه بر اساس اعتماد‌پذیری فرایندهای شکل‌دهنده‌ی باور قرار دارد. به عنوان مثال، من در باور قضیه‌ی «الف» در صورتی موجه هستم که آن را در فرایندی

۱- شمس، منصور، آشنایی با معرفت‌شناسی، ص ۱۲۷.

قابل اعتماد کسب کرده باشم. وقتی توجیه را بر اساس صدق تعریف می‌کنیم، این نکته روشن‌تر می‌شود که چرا باور موجه به لحاظ معرفتی ارزشمند است؟^۱

دیدگاه شکاکیت

در برابر این سه نظام معرفت‌شناسی شکاکیت قرار دارد که معتقد است هیچ‌یک از این روش‌های توجیه‌شایسته و بدون اشکال نیستند؛ یکی از اقسام شکاکیت شکاکیت اخلاقی است که شامل مجموعه‌ای از دیدگاه‌هاست که قوانین متنوع عقلانی در اخلاق را رد می‌کند، یا در مورد آنها شک می‌کند.

شاخه‌های مختلف شکاکیت اخلاقی باور اخلاقی موجه، حقیقت اخلاقی، واقعیت گزاره‌های اخلاقی و دلایل اخلاقی بودن را انکار می‌کنند یا در مورد آن شک می‌کنند.

شکاکیت اخلاقی شاخه‌های متنوع دارد، اما همه‌ی آنها در هسته‌ی اصلی که شکاکیت اخلاقی می‌سازد به طور مشترک سهیم هستند. آنچه شکاکیت اخلاقی را اخلاقی می‌سازد این است که شکاکیت اخلاقی به جای سایر موضوعات با اخلاقیات سر و کار دارد. شکاکان اخلاقی ممکن است در مورد جهان خارج، سایر اذهان و باورها شک کنند، اما آنچه به شکاکیت آنها ماهیت اخلاقی می‌دهد این است که آنها شک‌هایی را در مورد باورهای اخلاقی مشترک و متعارف مطرح می‌کنند؛ لذا شکاکان اخلاقی به خاطر نوع شک‌هایی که مطرح می‌کنند از سایر شکاکان متفاوت هستند.

شکاکیت یک دیدگاه معرفت‌شناختی در مورد محدودیت‌های

معرفت یا باور صادق موجه است. اصلی‌ترین نوع شکاکیت اخلاقی آن نوعی است که شک‌هایی را در مورد باور موجه طرح می‌کند.

شکاگان اخلاقی معرفت‌شناختی ممکن است در نحوه‌ی بیان اینکه چرا ما نمی‌توانیم معرفت اخلاقی داشته باشیم متفاوت باشند؛ مثلاً برخی استدلال می‌کنند که ما اساساً معرفت اخلاقی نداریم؛ برخی نیز فقط وجود احکام اخلاقی معرفت‌بخش را به تعلیق می‌نهند.

بر اساس تعریف سنتی، یک قضاوت فقط زمانی که دارای دو ویژگی صدق و توجیه‌پذیری باشد معرفت به شمار می‌رود. بنابراین شکاگان اخلاقی به طور کلی بحث می‌کنند که در اخلاق یا برخی از جنبه‌های اخلاق حداقل یکی از این شرایط وجود ندارد. برخی ویژگی «توجیه‌پذیری» و برخی ویژگی «صدق» را مورد بحث قرار می‌دهند و وجود آن را در احکام اخلاقی انکار می‌کنند.^۱

آیا شکاکیت اخلاقی لزوماً عمل ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ برخی منکر آن هستند و می‌گویند چه بسا زندگی شکاگان اخلاقی در عرصه‌ی عمل چون سایرین باشد. حتی اگر هم بپذیریم که شکاکیت اخلاقی لزوماً عمل ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد، باز جای آن دارد که شکاکیت اخلاقی به طور جدی بررسی شود. هر ملاحظه‌ی فلسفی در باب اخلاق ابتدا باید با شکاکیت اخلاقی به توافق برسد و هر مکتب اخلاقی باید به نقدها و پرسش‌های شکاگان پاسخ دهد. نظریه‌های فلسفه‌ی اخلاق در حقیقت پاسخ‌های گوناگونی به شکاکیت اخلاقی هستند. هر نظریه‌ای که عقیده دارد اصول اخلاقی را نمی‌توان اثبات نمود، هیچ حقیقت اخلاقی وجود ندارد، اخلاق هیچ اساس عقلانی

۱-Armstrong, ۲۰۰۶: ۷-۹.

ندارد، یا عقیده دارد که تفاوت بین صواب و خطا صرفاً امری مربوط به امیال یا آداب و رسوم است، شکلی از یک شکاکیت اخلاقی است. بنابراین، ذهن‌باوری، دستور‌گرویی و عاطفه‌گرویی انواعی از شکاکیت می‌باشند. البته این دیدگاه‌ها با شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی که مبحث اصلی ماست کاملاً یکی نیستند.

مخالفان شکاکان آنها را متهم می‌کنند که اعتقاد آنها یعنی شکاکیت اخلاقی به غیر اخلاقی شدن منجر می‌شود، در حالی که چنین نیست و شکاکان می‌توانند اعمال خوبی داشته باشند و انسان‌های خوبی باشند. لزومی ندارد که شکاکان اخلاقی انگیزه کم‌تر یا دلایل کم‌تری برای اخلاقی بودن داشته باشند. تنها چیزی که شکاکیت اخلاقی انکار می‌کند این است که باورهای اخلاقی‌اش از لحاظ معرفت‌شناختی موجه است.

ضروری نیست که این موضع فرا اخلاقی در معرفت‌شناسی باورهای اخلاقی، باورها و اعمال اخلاقی کسی را خدشه دار کند. در موارد زیادی شکاکیت اخلاقی، با این معنای متعارف که شکاکیت به معنای کنار گذاشتن اخلاقیات است خلط می‌شود. اکثر مردم فکر می‌کنند که در باور بسیاری از عقاید اخلاقی شان توجیه شده‌اند. برای مثال، آنها گمان می‌کنند برای این باور که: «اخلاقاً خطاست رقیب خود را با چوب بیس‌بال کتک‌بزنی، فقط به این دلیل که او در یک بازی بیس‌بال به تو ضربه زده است.» دلایل کافی دارند؛ از این‌رو بر اساس این باور عمل می‌کنند.

شکاک معرفت‌شناختی بر آن نیست که کسی را از عمل به این باور بازدارد، بلکه تنها استدلال می‌کند که اگر با دقت بررسی کنیم، اغلب باورهای اخلاقی با دلایل کافی و خوب، به نحو کامل یا حداقل غیر

شخصی و ایجابی و مؤکد موجه نیستند، و اغلب باورها بر توجیهات شخصی و ناقص و دلایل ناکافی مبتنی اند.^۱

اقسام شکاکیت اخلاقی

شکاکیت اخلاقی به سه قسم قابل تقسیم است:

۱) شکاکیت وجودشناختی:^۲ این دیدگاه معتقد است که ما واقعیت اخلاقی نداریم؛ لذا گزاره‌های اخلاقی از واقع خبر نمی‌دهند و عینیت ندارند.

و اما در باب این که حال که گزاره‌های اخلاقی خبر از واقع نمی‌دهند، پس از چه سنجی هستند، پاسخ‌های گوناگونی وجود دارد که هر یک از این مواضع به نوعی با شکاکیت ارتباط دارند. مثلاً امرگرایان گزاره‌های اخلاقی را از سنخ امر و توصیه می‌دانند، و ناشناخت‌گرایان این احکام را گزاره‌هایی از جنس تمنا، احساس و یا عواطف می‌دانند که با وجود ساختار زبانی خبری داشتن، خبری نیستند و صرف بیان احساسات و عواطف بوده، ارزش صدق ندارند.^۳

۲) شکاکیت اخلاقی عملی گونه‌ای از شکاکیت اخلاقی است که می‌پرسد: با فرض اینکه حقیقت اخلاقی وجود دارد، چه لزومی دارد که من اخلاقی باشم؟

۳) شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی: شاخه‌ای از شکاکیت است که معرفت اخلاقی و مؤلفه‌های آن، به خصوص مسأله‌ی توجیه^۴ معرفت را

۱- lbd: ۱۳-۱۶.

۲ Skepticism about moral truth

۳ -Armstrong, ۲۰۰۶: ۹-۱۳.

۴-Justification.

نقد می‌کند. قائلان به این نحله، مبانی معرفت‌شناختی توجیه را قابل مناقشه می‌دانند و استدلال می‌کنند که معمولاً ما فکر می‌کنیم در باورهای اخلاقی مان موجه هستیم، اما این گونه نیست.

این شکاکیت دو زیر مجموعه‌ی اصلی دارد که عبارت است از: شکاکیت آکادمیک و پیرهونی. اولی حکمی سلبی را مطرح می‌کند و می‌گوید ما اصلاً باور موجه نداریم، اما دسته‌ی دوم بر این عقیده هستند که ما نمی‌توانیم حکم کنیم آیا باور موجه داریم یا نه!^۱

وقتی کسی از ما می‌پرسد که آیا «الف» در باورش موجه است یا نه، ما پاسخ بلی یا خیر می‌دهیم. اما باید دید معنای واژه‌ی توجیه چیست و روش‌های توجیه شدن کدامند؟ وقتی می‌گوییم: باوری موجه است، به چه معناست؟ توجیه چه شرایطی باید داشته باشد؟

شکاکان شرایطی را برای توجیه ذکر می‌کنند و در نهایت به این نتیجه می‌رسند که باورهای اخلاقی ما این شرایط را ندارند؛ لذا موجه و معرفت‌بخش نیستند.

در مورد چیستی توجیه و اینکه چه ویژگی‌هایی سبب می‌شود که توجیهی دارای ارزش معرفتی باشد، می‌توان گفت که از نظر شکاک، توجیه باید معرفتی،^۲ اکید،^۳ کافی و کامل باشد تا بتواند معرفت‌بخش باشد. و در مقابل، توجیه ابزاری،^۴ غیر اکید،^۵ ناکافی و شخصی هم که از اقسام توجیه هستند ارزش معرفتی ندارند.

توجیه ابزاری به نتایج باور، بستگی دارد و نتایج باور، حقیقت و

۱-Ibid: ۹-۱۳.

۲-Epistemically justification.

۳-Positively Justification.

۴-Instrumentally justification.

۵-Permissively Justification.

احتمال مضمون باور را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد؛ لذا توجیه ابزاراری ملزم به حقیقت نیست، در مقابل، توجیه معرفتی با حقیقت مرتبط است و همین ارتباط آن را عام می‌سازد.

برخی شکاکان اخلاقی اخلاقیات را حیل‌ی مفیدی می‌دانند که در تنظیم و عمل به آنها به نحو سودگرایانه موجه هستیم؛ لذا آنها انکار نمی‌کنند که معتقدان به باورهای اخلاقی به نحو سودگرایانه در باور خود موجه هستند، اما به طور کلی، منظور از باور موجه در اخلاقیات، باور موجه به نحو معرفتی است.

شکاکان معرفت‌شناختی بر این باورند که باورهای اخلاقی ما به نحو معرفتی توجیه نشده‌اند و اغلب توجیحات ما ابزاراری هستند.

زمانی می‌گوییم کسی در باوری به نحو ایجابی و اکید موجه است که باورمند دلایل ایجابی برای آن داشته باشد. اینکه کسی فکر کند «الف» درست است و بر مبنای تفکر شخصی، خودش را در باور به درست بودن «الف» موجه بداند و فکر کند که به آن معرفت دارد، کافی نیست. مثلاً اگر کسی بدون دلیل و صرفاً بر مبنای ایمان شخصی خود وجود خدا را باور کند، در باورش بنحو غیراکید موجه است، اما اگر همین باور را براساس دلیل داشته باشد، باورش می‌تواند به نحو اکید موجه باشد. شرط موجه بودن باور به نحو ایجابی این است که دلیلی برای باور داشته باشیم که با حقیقت مرتبط باشد.

صرف داشتن زمینه‌ها و دلایلی که باوری را موجه می‌سازد کافی نیست؛ چون زمینه‌ها و دلایل ممکن است مبهم و ضد و نقیض بوده، برخی هم ناکافی باشند. برای اینکه دلیلی معرفتی و اکید و کافی باشد باید میان باورهای رقیب بی‌طرف باشد، ضعیف نباشد، جای سؤال هم نداشته باشد. در میان این نوع از دلایل، بهترین نوع می‌تواند دلیل کافی باشد. دیدگاه شکاکانه معتقد است که همیشه باورهای اخلاقی به نحوی

قابل فسخ هستند و دلایل توجیه آنها هیچ آنقدر کافی نیست که قابل نقض نباشد؛ لذا هیچ باور اخلاقی هرگز به نحو کافی موجه نیست.

از زمان افلاطون، فلاسفه به طور کلی معتقد بودند که معرفت، باور صادق موجه است، اما راسل و گتیه با مثال‌هایی نشان دادند که باور صادق موجه برای معرفت کافی نیست. مثال‌های گتیه زمانی می‌توانند مطرح شوند که توجیه باورهای اخلاقی مبنی بر منابع ناقص باشند. اگر من قضیه‌ای را بر اساس دلایل غلط باور کنم، حتی اگر باور من درست باشد، موجه نیست. توجیه به نحو شخصی به این معناست که شخص در باور عقیده‌ای، بر اساس دلایل خاص خودش که احتمال خطا در آن وجود دارد موجه باشد، و توجیه غیر شخصی به معنای توجیه در باور عقیده بر اساس دلایلی است که دیگران آن را قبول دارند.

توجیه کامل به این معناست که فرد در باوری هم به نحو شخصی و هم غیر شخصی موجه شده باشد. بدیهی است که منظور فلاسفه از موجه بودن باور، به معنای توجیه کامل یا حداقل توجیه غیر شخصی است و در مقابل شکاکان برآنند که بگویند هیچ‌کسی در باور عقاید اخلاقی‌اش بدین نحو توجیه نمی‌شود.

خلاصه اینکه منظور از باور موجه، باوری است که براساس دلایل کافی و خوب، بنحو ایجابی، معرفتی و مؤکد و کامل توجیه شده باشد. شکاکان اخلاقی معتقدند هیچ‌یک از باورهای اخلاقی ما بدین نحو توجیه نشده‌اند و همه‌ی ویژگی‌های توجیه را دارا نیستند.^۱

شاخه‌های شکاکیت اخلاقی معرفت‌شناختی

شکاکیت آکادمیک و شکاکیت پیرهونی دو شاخه‌ی اصلی شکاکیت

اخلاقی معرفت‌شناختی هستند. شکاکیت دکارتی یا آکادمیک این ادعا را مطرح می‌کند که هیچ‌کسی هرگز چیزی را نه می‌داند و نه می‌تواند بداند. این نوع شکاکیت، به طور جزئی ادعایی کلی را مطرح می‌کنند. در مقابل هرگز چنین ادعایی به وسیله‌ی شکاکان پیرهونی مطرح نمی‌شود. آنها هم چنین هیچ ادعایی نظیر این را انکار نمی‌کنند. شک آنها تا حدی است که از گزینش هر ادعایی در مورد اینکه کسی چیزی را می‌داند، می‌تواند یا نمی‌تواند بداند، امتناع می‌کنند. شکاک اخلاقی پیرهونی نمی‌پذیرد که «برخی مردم گاهی اوقات می‌دانند برخی باورهای اخلاقی درست هستند و معرفت اخلاقی ممکن است.» هم چنین پیرهونیست‌ها این ادعای مخالف را نیز نمی‌پذیرند که معتقد است معرفت اخلاقی غیر ممکن است؛ یعنی: در مورد این هم شک دارند. شک‌های آنها به حدی است که آنها هیچ ادعایی در مورد امکان یا واقعیت معرفت اخلاقی مطرح نمی‌کنند. در مقابل شکاکیت اخلاقی جزئی در مورد شأن معرفت‌شناختی باورهای اخلاقی ادعای قطعی مطرح می‌کند. شکاکان پیرهونی بار استدلال را به دوش نمی‌کشند و نیازی به استدلال ندارند و این مخالفان آنان هستند که باید با استدلال نظر این شکاکان را رد کنند. اما شکاک آکادمیک نیاز به استدلال دارد؛ چون این ادعای جزئی را مطرح می‌کند که: «هیچ‌کس در باور به هیچ گزاره‌ی اخلاقی موجه نیست.»

شکاکان اخلاقی آکادمیک در مورد باور موجه، دعاوی جزئی سلبی را مطرح می‌کنند و بر آن استدلال می‌کنند و تصدیق می‌کنند که در باور به هیچ عقیده‌ی اخلاقی موجه نیستیم.

شکاکیت اخلاقی جزئی در مورد باورهای اخلاقی موجه ادعا می‌کند که: «هیچ‌کس هرگز نمی‌داند که یک باور اخلاقی درست است.»؛ یعنی معتقد است: «هیچ باور اخلاقی درستی وجود ندارد.» برخی

شکاگان اخلاقی این ادعای مرتبط را هم اضافه می‌کنند که مدعای شکاکیت جزمی درباره‌ی باور اخلاقی این است که: «هیچ کس هرگز در باور به هیچ عقیده‌ی اخلاقی موجه نیست».

این دو ادعا و شکاکیت اخلاقی پیرهونی، تحت عنوان کلی شکاکیت اخلاقی معرفت شناختی قرار می‌گیرند.

در اینجا بایسته است که انواع ذیل شکاکیت اخلاقی معرفت شناختی را متمایز کنیم:

۱- هیچ کس هرگز نمی‌داند که هیچ باور اخلاقی درست است (شک آکادمیک در مورد باور صادق).

۲- هیچ کس هرگز در باور هیچ عقیده‌ی اخلاقی توجیه نمی‌شود. (شک آکادمیک در مورد باور صادق موجه).

۳- با اعتقاد به صورت اخیر شکاکیت در مورد معرفت اخلاقی و انکار آن، هیچ کس هرگز نمی‌داند که باور اخلاقی درست است یا نه؛ (شک پیرهونی در مورد معرفت اخلاقی و باور صادق).

۴- با اعتقاد به صورت اخیر شکاکیت در مورد باور اخلاقی موجه و انکار آن، هیچ کس هرگز نمی‌داند که باور اخلاقی قابل توجیه است یا نه؟ (شک پیرهونی در مورد باور صادق موجه).^۱

استدلال‌های شکاکیت اخلاقی معرفت شناختی

استدلال‌های شکاگان آکادمیک درباره‌ی معرفت اخلاقی هم، بر یکی از لوازم معرفت، یعنی باور موجه متمرکز می‌شود. شکاک آکادمیک چنین استدلال می‌کند:

(۱) معرفت به باور موجه نیاز دارد؛ (۲) هیچ باور اخلاقی موجه نیست؛ (۳) لذا

۱- Moral Skepticism, Stanford Encyclopedia of philosophy.

هیچ باور اخلاقی معرفت نیست.

برای بررسی این استدلال از مقدمات شروع می‌کنیم: آیا معرفت به باور موجه نیاز دارد؟ توافق عمومی بر این است که حقیقت و باور برای معرفت کافی نیستند و معرفت نیاز به باور صادق موجه دارد و این اصل را بدیهی و بی‌نیاز از استدلال می‌داند. اگر کسی از طریق حدس بارها جمله‌ای را تکرار کند و آن را به عنوان نتیجه‌ای باور کند و نتیجه تصادفاً درست باشد، یا از طریق یک استدلال غلط از امری آگاه شود، آگاهی‌اش معرفت نیست. باوری که مبتنی بر حدس یا استدلال غلط باشد، حتی اگر درست باشد موجه نیست؛ لذا معرفت نیست. مثلاً اگر من از طریق حدس یا با توجیه اشتباه باور کنم که «علی در تهران است»، حتی اگر باور من صادق باشد، موجه نیست؛ چون من دلیلی موجه برای باورم ندارم. البته در مواردی هم برخی فلاسفه منکر نیاز معرفت به باور موجه شدند. اگر من چیزی را بدرستی بدانم، اما توجیهی برای آن نداشته باشم، مدافعان اصل نیاز معرفت به باور صادق موجه برای قضاوت در مورد باور من دو راه دارند: استدلال بر اینکه من در باورم موجه هستم؛ یا رد اینکه من معرفت دارم.

بهترین روش آنانی که معرفت را مستلزم باور موجه می‌دانند، این است که در موارد مختلف، پاسخ‌های متفاوت بدهند و برای همه‌ی موارد خاص یک پاسخ کلی ندهند.

این یک اصل در معرفت‌شناسی است که اگر الف ب را می‌داند، باید در باور آن موجه باشد؛ لذا شکاک اخلاقی نتیجه می‌گیرد که مؤلفه‌ی توجیه برای معرفت داشتن ضروری است.

مقدمه‌ی دوم این است که هیچ باور اخلاقی موجهی نداریم. برای شکاک اخلاقی اثبات این مقدمه، استدلال می‌کند که توجیه و دلیل هر باور اخلاقی برای اینکه معرفت‌بخش باشد، باید کافی، ایجابی، معرفتی

و کامل باشد.

البته شکاکان منکر این نیستند که ممکن است باورهای اخلاقی توجیه به نحو ابزاری، ناقص، شخصی و غیر اکید داشته باشند، اما بر این باورند که این نوع توجیحات معرفت‌بخش نیستند. با اثبات این مقدمات، شکاک اخلاقی نتیجه می‌گیرد که هیچ باور اخلاقی معرفت‌بخش نیست.^۱

امتناع تسلسل^۲

شکاک اخلاقی معرفت‌شناختی از آنجایی که احکامی جزمی را صادر می‌کند، برای اثبات آنها نیاز به استدلال دارد، اما شکاک پیرهونی به استدلال نیاز ندارد و فقط مواضع دیگران را نقد می‌کند و در نهایت به تعلیق حکم می‌پردازد. استدلال زیر یک سیر نامتناهی شکاکانه را توضیح می‌دهد. این صورت استدلال که از سکتوس امپروکوس (۲۰۰) اخذ شده است، گاهی هم برای حمایت این ادعای شکاکانه‌ی کلی‌تر که «هیچ باوری در مورد هیچ موضوعی موجه نیست» به کار برده می‌شود. هدف استدلال این است که هر روشی را که از طریق آن کسی می‌تواند در باور به قضیه‌ای توجیه شود، انکار کند. در نهایت به این نتیجه می‌رسد که هیچ باور اخلاقی موجهی وجود ندارد. استدلال از این قرار است:

۱) اگر و تنها اگر آنچه الف را در باور ادعای اخلاقی ب موجه می‌سازد، توانایی الف برای استنتاج ب از سایر باورهایش باشد، الف به طور استنتاجی در باور ب توجیه می‌شود؛ یعنی: هر کسی فقط از طریق

۱-Armstrong, ۲۰۰۶: ۶۳-۶۰.

۲-Regress Argument.

استنتاج یک باور از سایر باورها می‌تواند در باور آن توجیه شود؛ لذا تنها دو روش توجیه وجود دارد یا باید به طریق استنباطی توجیه شود، یا از طریق غیر استنباطی. شکاک اخلاقی هر دو امکان را انکار می‌کند.

۲) اگر الف در باور به ادعای اخلاقی ب موجه باشد، این توجیه بدون استنباط ممکن نمی‌شود. زمینه‌گرایان که بر آنند زمینه‌ها با سطوح مختلف معیارهای معرفتی، می‌توانند در نحوه‌ی شناخت ما از واقع مؤثر باشند، و شهودگرایان اخلاقی که باورهای شهودی بدیهی را به عنوان باورهای اولیه‌ای می‌پذیرند که خود از باورهای دیگر منتج نمی‌شوند، مقدمه‌ی ۲ را انکار می‌کنند و معتقدند برخی باورها شهودی و بی‌نیاز از استدلال هستند.

شکاگان پاسخ می‌دهند که اگر باورهای اخلاقی برای موجهیت به استدلال نیاز نداشته باشند، باورهای متضاد با هم می‌توانند موجه باشند؛ و به نظر می‌رسد پذیرفتنی نیست که اعتقاد داشته باشیم باورهای اخلاقی متضاد، همه بدون نیاز به استنتاج موجه باشند. وقتی من باور دارم که الف درست است و دیگری باور دارد که همین الف خطاست، هر کدام از ما که دلیل موجه داریم بر حق هستیم. اگر چنین باورهای متضادی بدون دلیل موجه نیستند؛ یعنی: برای انتخاب میان دو باور متضاد توجیه و دلیل لازم است، و اگر چنین تضادهایی به اندازه‌ی کافی برای تحلیل بودن همه‌ی توضیحات بدون استنتاج فراگیر هستند، لذا مقدمه‌ی ۲ درست است. به عبارتی، اگر وجود این تضادها می‌تواند دلیلی باشد که بر اساس آن حکم کنیم که اگر برای توجیه در باورهای اخلاقی نیازی نیست که آنها را از گزاره‌های دیگری استنتاج کنیم، تعداد گزاره‌های اخلاقی‌ای که بدون استنتاج می‌توانند اثبات شوند زیاد هستند و تقریباً هر گزاره‌ای می‌تواند توجیه شود.

۳- اگر الف بخواهد در باور عقیده‌ی اخلاقی ب موجه باشد، باید از

طریق استنباطی توجیه شود. این به این معناست که الف برای پذیرش عقیده‌ی اخلاقی ب باید آن را از سایر باورهایش استنتاج کند. اما سؤال این است که از طریق کدام باورها باید توجیه شویم؟ اینجا سه امکان اصلی وجود دارد؛ اگر الف در باور گزاره‌ی ب، از طریق استنتاج، توجیه می‌شود و یا باید بدون مقدمات هنجاری یا باید بدون مقدمات هنجاری، یا با مقدمات هنجاری غیر اخلاقی و یا با مقدمات هنجاری اخلاقی استنتاج کند.

۱-۳- هرگز الف نمی‌تواند با استنتاج بدون هیچ مقدمه‌ی هنجاری، باور اخلاقی ب را توجیه کند. طبیعت‌گرایان در معرفت‌شناسی اخلاقی، زمانی که تلاش می‌کنند از طریق ویژگی‌های محض غیر هنجاری یک عمل، این نتیجه را بگیرند که آن عمل اخلاقاً خطاست، این مقدمه را انکار می‌کنند.

شکاک اخلاقی متقابلاً پاسخ می‌دهد که چنین نتیجه‌گیری‌هایی همیشه بر این مقدمه‌ی کلی که «همه‌ی اعمال با چنین ویژگی‌هایی غیر اخلاقی هستند» مبتنی است. چنین مقدمات موقوفی اخلاقی هنجاری هستند؛ لذا استنتاج طبیعت‌گرایان واقعاً بدون هیچ مقدمه‌ی هنجاری کامل نمی‌شود. ممکن است طبیعت‌گرایان استنتاج را به بهترین توضیح اخلاقی مستند کنند، اما شکاک اخلاقی می‌تواند بگوید که هیچ فرضیه‌ی اخلاقی بهترین توضیح اخلاقی را بدون مفروضات اخلاقی ما تقدّم اثبات نمی‌کند.

۲-۳- روش ممکن دیگر برای توجیه یک نتیجه‌ی اخلاقی، استنتاج آن به وسیله‌ی مقدماتی است که اخلاقی نیستند، اما به نحوی هنجاری اند این روش که به وسیله‌ی قراردادگرایان تنظیم شده است می‌تواند هنجارگرایی نامیده شود. هنجارگرایان معمولاً با مقدماتی در مورد عقلانیت و بی‌غرضی که به عنوان مقدماتی هنجاری مفروض گرفته شده است، اما از لحاظ اخلاقی بی‌طرف است،

شروع می‌کنند. مقدماتی عقلی و منصفانه که می‌تواند هنجار باشند، اما از نظر اخلاقی بی‌طرف هستند.

اگر مردم منصف و عاقل، در شرایط مناسب با معیارهای اخلاقی خاصی موافقت کنند، در این حالت می‌توان فرض کرد که این نشان می‌دهد عقاید اخلاقی مربوط درست و موجه هستند.

یک مشکل این رهیافت از نظر شکاک این است که نظریات مختلف در مورد عقلانیت از جمله منصف بودن و سایر شرایط مناسب، سؤال برانگیز هستند و به باورهای اخلاقی متناقض منجر می‌شوند. یعنی ممکن است همه‌ی انسان‌ها در مورد یک امر کلی مثل: «قتل انسان بی‌گناه جرم است» موافق باشند، اما بر این که جنین انسان است یا نه توافق نداشته باشند، در مورد درستی یا نادرستی واقعیت سقط جنین عدم توافق به وجود می‌آید. این نشان می‌دهد که چنین نظریاتی بی‌طرف نیستند؛ لذا این نتایج بدون مقدمات اخلاقی نیستند.

گزینه‌ی سوم، یعنی استنتاج نتایج اخلاقی از هنجارهای غیر اخلاقی نیز به مشکلات مشابه منجر می‌شود؛ چون در هر استدلال از مقدمات هنجاری غیر اخلاقی بر نتایج اخلاقی، یک پیش‌فرض ماتقدم اخلاقی نهفته است. بعبارتی، از مقدمات هنجاری صرف نمی‌توان نتایج اخلاقی اخذ کرد؛ چون در هر استدلالی که نتیجه‌ی اخلاقی داشته باشد، حتماً یک مقدمه‌ی اخلاقی مفروض خواهیم داشت. شکاک اخلاقی نتیجه می‌گیرد که:

۳-۳- هرگز الف در باور ادعای اخلاقی ب، با یک استنتاج با چند مقدمه‌ی هنجاری به اضافه‌ی مقدمات اخلاقی توجیه نمی‌شود؛ یعنی نمی‌توان با مقدمات اخلاقی و هنجاری، یک گزاره‌ی اخلاقی معتبر موجه را استنتاج کرد. برای اثبات این حکم، شکاک اخلاقی استدلال می‌کند که:

۴) اگر الف در باور اخلاقی ب توجیه شود، پس باید این توجیه شدن از طریق یک استنتاج با چند مقدمه‌ی اخلاقی باشد. به طور خلاصه، باورهای اخلاقی باید با باورهای اخلاقی دیگر توجیه شوند. این سبب ایجاد یک سؤال دیگر می‌شود اگرچه توجیه یک باور، مستلزم چند باور اخلاقی است، اما رابطه‌ی میان این مقدمات و نتیجه‌ی اخلاقی چیست؟

۵) الف هرگز در باور ادعای اخلاقی ب با استنتاج از یک مقدمه‌ی اخلاقی توجیه نمی‌شود، مگر این که در باور به خود آن مقدمات اخلاقی توجیه شده باشد. این مقدمه‌ی توسط برخی زمینه‌گرایان که ادعا می‌کنند حتی اگر یک باور اخلاقی به طور بدیهی موجه نیست، اگر در زمینه‌ی اجتماعی خاص سهیم است. ممکن است برای توجیه باورهای اخلاقی دیگر کاربرد داشته باشد و منطقی است که در برخی شرایط، گزاره‌ای که هنوز کاملاً در باور آن موجه نیست، به عنوان مقدمه‌ای برای استنتاج نتیجه‌ای خاص استفاده شود.

شکاک اخلاقی پاسخ می‌دهد که زمینه‌های اجتماعی اغلب ممکن است بر خطا باشند و هیچ زمینه‌ی اجتماعی فی نفسه نمی‌تواند نشان دهد که یک باور اخلاقی صادق و قابل اطمینان است؛ از این رو به نحوی مناسب موجه است؛ یعنی: باورهای اجتماعی ما از نظر شکاک به لحاظ صدق و میزان موجهیت جای سؤال دارد. حال چگونه مقدمات اخلاقی توجیه می‌شوند؟

بر اساس مقدمات ۴-۵، مقدمات اخلاقی باید به وسیله استنتاج از مقدمات اخلاقی دیگر توجیه شوند و... بنابراین الف برای توجیه شدن در باور اخلاقی ب، به زنجیره‌ای از باورها و مقدمات موجه نیازمند است که این زنجیره باید یکی از این دو صورت را دارا باشد تقریباً از اولین حالت این دو شق هرگز دفاع نمی‌شود؛ زیرا اکثراً می‌پذیرند که:

۶) الف هرگز در توجیه باور اخلاقی ب از یک سلسله‌ی نامتناهی از استنتاج‌ها استفاده نمی‌کند (امتناع تسلسل). هم‌چنین شکاک اخلاقی امکان دیگر را نیز انکار می‌کند.

۷) الف هرگز در قبول باور اخلاقی ب به وسیله‌ی سلسله‌ای از استنتاجات که خود ب هم یکی از مقدمات آن است توجیه نمی‌شود. هیچ استدلالی که نتیجه‌اش به عنوان یکی از مقدماتش باشد معتبر نیست؛ چون هر کسی به نتیجه شک کند، دقیقاً همان دلیل را برای شک در مورد مقدمات خواهد داشت. لذا به نظر شکاک، زمانی که یک مقدمه دقیقاً دوباره به عنوان نتیجه بیان شود، هیچ نتیجه مطلوبی به دست نمی‌آید و اگر یک مقدمه عیناً نتیجه‌ی استنتاج باشد، قیاس معتبر نیست.

انسجام‌گرایی اخلاقی مقدمه‌ی ۷ را انکار می‌کند. انسجام‌گرایان تأکید می‌کنند که آنها یک باور را از خود آن باور در یک روش طولی استنتاج نمی‌کنند. برعکس، یک باور اخلاقی می‌تواند به این دلیل که آن باور به نحوی با باورهایی که به روش مناسب، مرتبط است، موجه باشد. با این وجود شکاک اخلاقی انکار می‌کند که انسجام برای ساختن باور اخلاقی موجه، کافی باشد. یک دلیل این است که انسجام درونی مجموعه‌ای از باورها بدون هیچ رابطه‌ای با چیزی خارج از این باورها بدیهی نیست.

دلیل دیگر این است که هر باوری می‌تواند با مجموعه باورهایی که از لحاظ درونی منسجم هستند مرتبط باشد؛ زیرا مجموعه‌های ناسازگار زیادی هستند که به نظر می‌رسد منسجم باشند.

شکاک اخلاقی انکار می‌کند که انسجام به تنهایی برای باور اخلاقی موجه کافی باشد، و اساساً خود انسجام‌گرایی را زیر سؤال می‌برد.

معنای انسجام چیست؟ انسجام با کدام و در کدام مجموعه از باورها معتبر است؟ ممکن است ما افسانه‌ای سراسر مرتبط و هماهنگ داشته

باشیم که بر اساس این تئوری باید آن را مطابق با واقع و یا به لحاظ معرفت‌شناسی معتبر بدانیم، در حالی که این پذیرفتنی نیست. وقتی شما داده‌ی جدیدی را وارد مجموعه‌ی اطلاعاتی خود می‌کنید و آن را با بقیه ناسازگار می‌یابید، آیا به دلیل ناسازگاری، تازه‌وارد را حذف می‌کنید، که در این صورت تنها می‌توانید علوم قبلی را تأیید کنید و پویایی علم را زیر سؤال می‌برید؛ و یا این که در دانسته‌های پیشین خود دست می‌برید؟ اگر این گونه می‌کنید، دلیل ترجیح این یکی چیست؟ لذا شکاک اخلاقی می‌تواند یک نتیجه‌ی نهایی را ترسیم کند:

۸- هیچ کسی هرگز در باور هیچ عقیده‌ی اخلاقی توجیه نمی‌شود. این شکاکیت جزمی در مورد باور اخلاقی موجه است.

خیلی از مخالفان این نتیجه را نامقبول می‌دانند، اما استدلال قهقرایی معتبر است؛ از این‌رو، نتیجه‌ی آن نمی‌تواند بدون انکار یکی از مقدماتش اجتناب شود.

مخالفان مختلف از شکاکیت اخلاقی، مقدمات مختلفی از استدلال قهقرایی را تکذیب می‌کنند مطلب باقی مانده در پایان این است که بررسی کنیم: آیا هیچ یک از این پاسخ‌ها به استدلال قهقرایی قابل دفاع است یا نه؟^۱ (Ibid: ۷۴-۷۷).

یک نقد و استدلال نقضی در برابر دلیل امتناع تسلسل این است که خود این استدلال یا بدیهی است و یا غیر بدیهی؛ و لذا نظری است. اگر بدیهی باشد، که همه باید آن را بپذیرند؛ و لذا این گزینه درست نیست. اگر غیر بدیهی است، پس خود مبتلا به همین نقض می‌شود. به عبارتی، خود دلیل امتناع تسلسل نیز گرفتار تسلسل می‌شود؛ لذا این استدلال خود متناقض است.

احتمالات شکاکانه^۱

اگر من در مسیری می‌روم و فکر می‌کنم آنچه بنظر من می‌رسد دریاچه است، در صورتی که نتوانم خلیج یا نهر کوچک و یا هر چیز دیگری غیر از دریاچه بودن آن را رد کنم، نمی‌توانم در باور اینکه آنچه من می‌بینم یک دریاچه است موجه باشم؛ یعنی: برای اینکه باور کنم آنچه می‌بینم دریاچه است، باید گزینه‌های مخالف را رد کنم و دلیلی هم برای باورم داشته باشم.

به طور کلی اگر هیچ فرض مقابلی وجود ندارد که من نقض کنم، من در باور این که آنچه می‌بینم یک دریاچه است موجه نیستم. این مثال نشان می‌دهد که یک اصل کلی وجود دارد و آن این است که اگر من نتوانم گزینه‌های مخالف را نقض کنم، در باورم موجه نیستم.

برای توجیه در هر باوری باید گزینه‌های نقیض آن را با دلیل رد کرد. این اصل زمانی که به طور کامل به کار برده شود به شکاکیت منجر می‌شود همه‌ی آنچه لازم است شکاک نشان دهد این است که برای هر باوری فرضیات مخالفی وجود دارد که نمی‌توانند نقض شوند. شکاک معمولاً کلی‌گویی می‌کند و فرضیات واحدی را که مخالف با همه یا بسیاری از باورهای متعارف هستند و به هیچ نحو نقض نمی‌شوند جستجو می‌کند.

یک مورد از چنین فرضیات مخالف غیر قابل نقض، فرضیه‌ی مشهور دکارتی در مورد خدایی است که مرا در همه‌ی باورهایم در مورد خارج فریب می‌دهد هم‌چنین مرا متقاعد می‌سازد که باورهای من کاملاً منسجم هستند. این امکان به خاطر نحوه‌ای که خدای فریبکار تعریف

۱- ibid: ۷۴-۷۷.

شده است، نمی تواند بوسیله هیچ تجربه یا باوری نقص شود. این فرضیه مخالف باورهای من در مورد دریاچه یا هر مثال روزمره‌ی دیگری است.

بر اساس اصل بالا، باورهای من در مورد دریاچه موجه نیستند. هر چیزی را که من در مورد جهان خارج باور دارم با فرضیه‌ی خدای فریبکار ناسازگار است؛ لذا شکاکان نتیجه می‌گیرند که باور ما در مورد دریاچه موجه نیست.

نیازی نیست که شکاک وجود چنین خدای فریبکاری را بپذیرد، مهم این است که این فرض ممکن است و این امکان با هیچ تجربه یا باوری قابل نقض نیست. همه چیز حتی احساسات ما ممکن است توسط چنین موجود شریری تحت تاثیر قرار گیرد. به همین دلیل شکاک آکادمیک به این نتیجه می‌رسد که هیچ یک از باورهای ما موجه نیستند.

استدلالاتی از این دست می‌توانند به چند شیوه در مورد باورهای اخلاقی به کار روند اول این که چنین خدای فریبکاری ممکن است مرا در باور به این گزاره‌ی اخلاقی که «کودک آزاری صرفاً برای لذت بردن اخلاقاً خطاست» فریب داده باشد؛ پس من در باور به این گزاره موجه نیستم. این فرضیه نمی‌تواند با هیچ واقعیتی نقض شود. ممکن است برخی این اشکال را وارد کنند که هیچ کس وجود چنین موجودی را باور ندارد و دلیلی برای باور به وجود آن هم ندارد، پس این استدلالی بیهوده است و شک واقعی را بیان نمی‌کند. شکاک آکادمیک معتقد است این جواب ناکافی است، اما برای این که از چنین اعتراضاتی اجتناب شود، می‌توان این استدلال را به گونه‌ای مطرح کرد که افراد زیادی آن را بپذیرند یعنی: فرضیه‌ی افراطی و دور از ذهن خدای فریبکار را کنار گذاشته، با نیهیلیسم اخلاقی به عنوان نقیض و گزینه‌ی مخالف تمام باورهای اخلاقی شروع شود. نیهیلیسم اخلاقی دیدگاهی است که معتقد است هیچ چیز اخلاقاً خطا نیست و بد، خوب، باید و

نباید اخلاقی وجود ندارد.

این مدعا به گونه‌ای است که به هیچ روی قابل نقض نیست. نیهیلیسم اخلاقی همه‌ی باورهای ما را در مورد خوب، بد، باید و نباید و ... زیر سؤال می‌برد مثلاً نیهیلیسم اخلاقی در تناقض با باور به این گزاره است که «کودک آزاری صرفاً برای لذت بردن خطاست». شکاک نیهیلیست می‌گوید: کسی که بخواهد در باورش موجه باشد، باید مدعای مرا نقض کند؛ و چون این از نظر شکاک آکادمیک ممکن نیست، نتیجه می‌گیرد که هیچ باور اخلاقی موجه نیست.

اگر ما نتوانیم از مقدمات اخلاقی شروع کنیم، تنها راه باقی مانده برای رد نیهیلیسم اخلاقی این است که نتایج اخلاقی را از مقدمات بی-طرف اخلاقی اخذ کنیم. اما تمام چنین تلاش‌هایی، نه فقط توسط شکاکان، بلکه از طرف خیلی از فلاسفه مورد نقد قرار گرفته است.

نتیجه این است که هیچ روشی برای رد نیهیلیسم اخلاقی وجود ندارد. پس فرضیه‌ی نیهیلیسم نیز کاملاً با استدلال فرضیات شکاکانه منطبق می‌شود. برای مثال:

- (۱) من در باور اینکه نیهیلیسم اخلاقی خطاست موجه نیستم.
- (۲) من در باور گزاره‌ی الف که «کودک آزاری صرفاً برای آزار جنسی خطاست» موجه هستم؛ و الف مستلزم گزاره‌ی ب: «نیهیلیسم اخلاقی خطاست» می‌باشد.
- (۳) اگر من در باور الف موجه هستم و در این باور هم موجه هستم که الف مستلزم ب است، پس در باور ب هم موجه هستم.
- (۴) پس من در باور الف: «اخلاقاً خطاست که کودک‌ان را صرفاً برای لذت آزار دهیم» موجه نیستم.

این استدلال از لحاظ منطقی معتبر است و نتیجه‌اش می‌تواند مثل سایر باورهای اخلاقی قابل دفاع باشد و در مورد تمام باورهای اخلاقی

تعمیم داده شود. لذا شکاک اخلاقی آکادمیک نتیجه می‌گیرد که هیچ باور اخلاقی موجه نیست.

دو روش برای پاسخ به چنین استدلالی وجود دارد:

الف) ضد شکاکان مقدمه‌ی اول را انکار می‌کنند و مدعی هستند که فرضیات شکاکانه تا حدودی قابل نقض هستند. آنها مدعی هستند که نیهیلیسم با منطق و معاشناسی می‌تواند پاسخ داده شود؛ چون گمراه‌کننده و نامنسجم است. مکاتب اخلاقی مثل طبیعت‌گرایی، شهودگرایی و انسجام‌گرایی سعی می‌کنند به این استدلال‌ها پاسخ بدهند.

تقریر دیگری از این استدلال به این نحو می‌تواند باشد که نیهیلیسم اخلاقی را نمی‌توان بدون مقدمات اخلاقی نقض کرد و از طرفی تمام مفروضات اخلاقی در برابر نیهیلیسم جای سؤال دارند. به عبارتی، از آنجایی که هر استدلالی برای رد نیهیلیسم اخلاقی حداقل به یک مقدمه‌ی اخلاقی نیاز دارد، و با توجه به این که هیچ باور اخلاقی برای این که بتواند به عنوان مقدمه‌ی استدلالی در رد نیهیلیسم اخلاقی به کار برده شود به نحو کافی موجه نیست. پس راهی برای حل این مسأله و نقض نیهیلیسم وجود ندارد و مقدمه‌ی اول درست است.

پاسخ دیگر به این استدلال انکار مقدمه‌ی سوم است، این پاسخ اغلب با عنوان اصل حصر شناخته می‌شود. از آنجایی که توجیه هر باوری مستلزم گروه‌های مخالف است، اصل حصر بر آن است که من در باور الف موفق نمی‌شوم، مگر این که گزینه‌های مخالف آن را نقض کنم و در این نقض کردن با دلیل موجه باشم. این اصل از طریق نظریه‌ی گزینه‌های مرتبط که مدعی است که برای توجیه باور تنها گزینه‌های مرتبط باید رد شوند نقض می‌شود، یعنی: این اصل بر آن است که تنها گزینه‌های مرتبط که در توجیه باورهای اخلاقی باید رد شوند، گروه مخالف میانه‌رو است؛ براساس این تئوری فرضیات شکاکانه نامرتبند؛

لذا باور اخلاقی «اخلاقاً کودک‌آزاری خطاست» می‌تواند کاملاً موجه تلقی گردد، حتی اگر گوینده نتواند نیهیلیسم اخلاقی را انکار کند.^۱ در مقابل شکاک آکادمیک بر آن است که از آنجایی که نیهیلیسم اخلاقی منسجم و عقلانی است و حتی افرادی در مورد آن استدلال می‌کنند و دقیقاً می‌تواند نقیض باورهای اخلاقی باشد، به علاوه بسیاری به نیهیلیسم اخلاقی روی می‌آورند، چون مکتب اخلاقی کاملاً موجه و قابل دفاعی نمی‌یابند، پس این که بدون استدلال آن را صرفاً به عنوان گزینه‌ی نامرتبب کنار بگذارند موجه نیست و حتماً باید برای نقض آن استدلال داشته باشند. لذا شکاک آکادمیک نتیجه می‌گیرد که نیهیلیسم اخلاقی منسجم است و به هیچ روی قابل نقض نیست؛ لذا هیچ باور اخلاقی کاملاً موجه نیست.^۲

استدلال‌های شکاکیت اخلاقی آکادمیک از خیلی جنبه‌ها متفاوت هستند؛ به طوری که برخی می‌گویند. این استدلال‌ها نمی‌توانند از موضع واحدی دفاع کنند، اما علی‌رغم این تفاسیر، این استدلال‌ها با هم مرتبط هستند و متقابلاً همدیگر را حمایت می‌کنند.

یک مقدمه‌ی مهم در دلیل احتمالات شکاکانه این است که هیچ چیزی نمی‌تواند نیهیلیسم اخلاقی را انکار کند. بهترین روش حمایت این مقدمه، نقد هر روشی برای رد نیهیلیسم اخلاقی است که اگر استدلال قهقراپی مورد قبول واقع شود، با اثبات این مقدمه‌ی اصلی می‌تواند از استدلال احتمالات شکاکانه حمایت کند به عبارتی، یکی از مقدمات دلیل احتمالات شکاکانه، گزاره‌ی ای است که نتیجه‌ی استدلال امتناع تسلسل است. از سوی دیگر، یکی از مقدمات مهم دلیل امتناع تسلسل

۱-derose and warfield, ۱۹۹۹, part ۲.

۲-armstrong, ۲۰۰۶: ۷۷-۸۱.

مدعی است که هیچ باور اخلاقی بدون استدلال نمی تواند توجیه شود؛ لذا باورهای اخلاقی باید به روش استنتاجی توجیه شوند.

چنین استدلالاتی می تواند به چند روش اثبات شود، که یک روش آن این است که به باور مخالفی که تاکنون نقض نشده است اشاره کنیم. اگر استدلال احتمالات شکاکانه پذیرفته شود، با اثبات این مقدمه‌ی اصلی می تواند از استدلال قهقرایی حمایت کند.

برای شکاک آکادمیک این روابط متقابل میان استدلال‌ها می تواند مفید و نقطه‌ی قوت استدلال باشد، اما این روابط متقابل برای ضد شکاکان تعریف را دوری می سازد. در نهایت قدرت این استدلال‌ات بستگی به قابل دفاع بودن دیدگاه‌های اخلاقی دارد و مکاتب اخلاقی باید نیهیلیسم اخلاقی را نقض کنند تا مقدمات اصلی و استدلال‌ات شکاکان را به تحلیل برند.^۱

فرضیه‌ی شکاکانه را بدین صورت می توان تقریر کرد که شیطان فریبکاری ما را چنان فریب می دهد که احساس می کنیم آنچه می دانیم درست است، این موجود با انتشار موج خاصی ذهنیات ما را تحت تأثیر قرار می دهد. در این صورت تمام آنچه ما در مورد جهان می دانیم نادرست خواهد بود، در حالی که ذهن ما به گونه‌ای فریفته شده است که آن را درست می پندارد.

فرض کنید موجود دیگری نیز وجود دارد که ضریب هوشی بسیار بالاتری نسبت به این شیطان فریبکار دارد و او را فریب می دهد و این سیر همین طور ادامه می یابد. برطبق چنین فرضیه‌ی شکاکانه‌ای، حتی باورهایی هم که از حالات درونی مان داریم غلط هستند و ما آن را درست می پنداریم. فرضیه‌ی شکاکانه‌ای از این دست مستلزم این است که باورهای مورد بحث کاملاً موجه نیستند.

پاسخ برخی جزمیون این است که ما در باور گزاره‌های پایه و رد چنین فرضیات شکاکانه‌ای موجه هستیم؛ و اگر باورهای پایه را نپذیریم، در دام شکاکیت می‌افتیم. در این میان شکاک می‌تواند پرسد که چرا دیدگاه وی را صرفاً بر اساس این دستور کنار گذاشته‌اند؟ چرا باورهای پایه بدون استدلال پذیرفته شود، اما فرضیات شکاکانه بدون دلیلی برای نقض آن کنار گذاشته شوند؟ چرا نباید برای رد فرضیات شکاکانه استدلال بیاورند و آن را بی‌دلیل کنار می‌گذارند؟ در فلسفه این اصل وجود دارد که نباید هیچ فرضیه‌ای را بی‌دلیل کنار گذاشت. اگر شکاکی فرضیه‌ای را مطرح می‌کند، باید دلیلی در برابر آن اقامه کرد و باور مخالف آن را با توجیه پذیرفت. در مورد فرضیات متناقض نیز نباید بی‌دلیل هیچ‌یک را ناروا بدانیم، و تنها اگر باوری کاملاً موجه باشد می‌توانیم بگوییم نقیض آن غلط است.

توماس رید^۱ می‌گوید که باورهای ناشی از عقل سلیم اولویت دارند، و تا زمانی که نشان دهیم ناموجهند موجه هستند. اما این معرفت‌شناسی محافظه‌کار مدافع وضع موجود در فلسفه است. باید به جای اصل فوق اصل جهان‌شناختی بی‌طرفی را جایگزین کرد؛ لذا باید با استدلال نشان داد که فرضیات شکاکانه ناموجه هستند و آنها را رد کرد.

از نظر شکاک، ملاک‌های موجود برای انتخاب فرضیات درست بی‌طرفانه نیستند؛ زیرا فرضیات شکاکانه را بی‌دلیل کنار می‌گذارند و از سویی برخی باورها را بدون دلیل، به عنوان باورهای بدیهی می‌پذیرند. شکاک بر آن است که این نوع‌گزینش مصلحتی و ابزاری است و توجیهی مناسب برای انتخاب باورهای درست نیست. باید به جای اصل سودگرایانه‌ی موجود در معرفت‌شناسی، این اصل بی‌طرف منطقی و

۱-Thomas Reid.

عقلانی را جایگزین کرد که هیچ کس نباید بدون دلیل منطقی احتمالی را رد کند. این ادعای شکاکان هم کاملاً درست و منطقی به نظر می‌رسد.

برخی از فلاسفه بر این اساس شکاکیت را رد کرده‌اند که شکاکان ملاک‌های دلایل و توجیه و چیزهایی از این نوع را که ما داریم و رد می‌کنند. شکاکان انکار می‌کنند که ما در باورهای خاصی که آنها را کاملاً موجه می‌دانیم کاملاً موجه هستیم و ملاک‌های معمولی یا دلایل موجود ما را با دلایلی انکار می‌کنند. پس فیلسوف جزمی ابتدا باید یا استدلال فرضیات شکاکانه را رد کند و ناموجه بودن آن را نشان دهد و سپس با اطمینان از ملاک‌های خود صحبت کند.

برخی نیز استدلال می‌کنند شکاکان پیشنهادهایی را مطرح می‌کنند که چارچوب مفهومی ما را به تحلیل می‌برند و مفاهیمی را تغییر می‌دهند که ما برای بیان باورهایمان به کار می‌بریم. به عبارتی، شکاکان نیز همان مفاهیم و روش‌های جزمی را با اندکی تغییر بیان می‌کنند و برای بیان موضع خود، مانند دیدگاه‌های ایجابی استدلال می‌کنند.

پاسخ این ایراد این است که اعتقاد شکاکان مبنی بر این که باورهای ما به معنای واقعی معرفتی و موجه نیستند، به آنها این امکان را می‌دهد که بسیاری از باورهای ما را نپذیرند. شکاکان نیاز ندارند که فرضیه‌ی شکاکانه را باور کنند و بعد بگویند: اگر این فرضیه راست باشد پس بسیاری از باورهای ما غلط هستند. موضع آنها این است که دیدگاهی را مطرح می‌کنند و ما برای این که ثابت کنیم باورهایمان موجهند، باید آن موضع شکاکانه را رد کنیم، و گرنه باورهایمان کاملاً موجه نیستند یعنی: شکاکان پیش فرض‌های استدلال خود، را درست تلقی نمی‌کنند، فقط آنها را فرض می‌کنند و می‌گویند که ما نمی‌دانیم این فرضیات درست هستند یا غلط، و مادامی که کذب آنها معلوم نشده است نباید آنها را

کنار گذاشت. بنابراین توسل به درست و غلط‌های کلیشه‌ای موجود و ملاک‌های متعارف و چارچوب‌های مفهومی، همه علیه چالش اساسی شکاکیت به طور یکسان بی‌نتیجه است؛ یعنی: یا نشان می‌دهد که آن فرضیه‌ی شکاکانه دروغ و ناموجه است و یا تصدیق می‌کنند که باورهای ناسازگار با آن فرضیه کاملاً موجه نیستند.

یک موضع در برابر شکاکیت می‌پذیرد که نمی‌توانیم فرضیات شکاکانه را نقض کنیم، اما می‌توانیم نشان دهیم که باورهایمان کاملاً موجه هستند، نه به منظور دست یافتن به حقیقت، بلکه به خاطر اهداف معرفتی دیگر؛ یعنی: می‌توانیم در باورهایمان در چارچوب اهدافی غیر از حقیقت کاملاً موجه باشیم؛ لذا ما به هر چیزی که اطلاعات ما را افزایش دهد و تبیین را آسان سازد باور داریم و در آن موجه هستیم. این قوی‌ترین استدلال در برابر شکاکیت می‌تواند باشد و به معنای امکان وجود باورهای موجه به نحو ابزاری که در زندگی روزمره کاربرد دارد و با توجه به دلایل و شواهد موجود، موجه به نظر می‌رسد را اثبات می‌کند.

فرضیه‌ی شکاکانه نتایجی را به بار می‌آورد که تبیین درستی باورهایمان را بسا دشوار می‌گرداند و با توجه به این فرضیه ما هیچ مدرکی نداریم که چه زمانی فریب می‌خوریم و چه وقت واقعاً معرفت داریم؛ لذا هر کسی که در صدد است تا حد ممکن تبیین کند و اطلاعاتش را افزایش دهد، در رد آن کاملاً موجه است.

این پاسخ کافی نیست و شکاک در جواب می‌تواند بگوید: پذیرفتن اهداف، ساده‌سازی تبیین و افزایش اطلاعات اجبار و یا الزامی ندارد. اعتنا نکردن ما به حقیقت در بررسی نهایی، دارئی‌های ما را نابود می‌کند؛ زیرا جهل‌شناسی نشان می‌دهد که چنین توجیه عملی باور، در نهایت به این بستگی دارد که این باورها راست‌اند. اگر ما باورهایی را که محتوای اطلاعاتی بیشتری دارند و قدرت تبیینی دارند در برابر

باورهای شکاکانه اتخاذ کنیم، با این انتخاب چیزی را تبیین نکرده‌ایم و اطلاعات خود را افزایش نداده‌ایم. برای این که چیزی را تبیین کنیم و اطلاعات خود را افزایش دهیم باید قبل از همه چیز آن باور صادق باشد؛ و تنها چیزی که به درستی امری را تبیین کند و اطلاعات ما را افزایش دهد می‌تواند معرفت باشد، و اگر غیر از این باشد، باور ما به شیوه‌ای که برای معرفت لازم است کاملاً موجه نیستند.

باز هم در اینجا شکاک بر این مسأله تاکید می‌کند که اگر ما بخواهیم مدعی داشتن معرفت باشیم، باید با دلایلی صدق و موجه بودن آن را اثبات کنیم. به عبارتی، برای داشتن معرفت حقیقی، توجیه ایجابی و معرفتی لازم است و انواع دیگر توجیه برای معرفت داشتن کافی نیستند. این که چیزی را که هنوز با دلایل کافی بر صدق آن باور نداریم تبیین کنیم، به محتوای علم ما افزوده نمی‌شود.

فیلسوف جزمی باید استدلالی را مطرح کند تا نشان دهد که باورهای ناشی از عقل سلیم درست و فرضیات شکاکانه غلط هستند.

دلایل متعددی برای باور نداشتن به فرضیه‌ی شکاکانه قابل طرح است. شکاک نیاز ندارد که حتماً این فرضیه‌ی شکاکانه را بپذیرد، بلکه باید معایب آن را نیز در نظر بگیرد. اما او در بیان این نظر برحق است که ما در این نتیجه‌گیری که فرضیات شکاکانه غلط هستند کاملاً موجه نیستیم. ممکن است این فرضیه احمقانه باشد و دست‌یابی به مجموعه‌ای منسجم از باورها برای هدایت امور علمی و پژوهشی را دشوار سازد و دلایلی برای نقض آن و نقص‌هایی در آن وجود داشته باشد؛ اما جهل-شناسی صرفاً این مقدمه را که فرضیات شکاکانه با باورهای رایج دروغ نامرتب و نامنسجم هستند انکار می‌کند، و معتقد است این احتمالات که منطقی و منسجم هستند، باید با دلیل و برهان نقض شوند.

استدلال دیگر در رد فرضیات شکاکانه این است که آنها با باورهای

جزئی ما کاملاً در تعارض هستند. از آنجا که دقیقاً توجیه باورهای جزئی مورد بحث است، نمی‌توان پذیرفت که این تعارض حکمی را علیه فرضیات شکاکانه مطرح کند؛ یعنی اساساً هدف فرضیات شکاکانه این است که اثبات کند باورهای ما موجه نیستند و در برابر آنها موضع دارد؛ لذا این که فرضیات شکاکانه با باورهای ما در تعارض هستند برای آنها نقضی به شمار نمی‌آید.

تا وقتی که در رد آن فرضیات شکاکانه موجه نیستیم، در باورهایمان هم به نحوی که برای معرفت کافی باشد، موجه نیستیم.^۱

نتیجه‌گیری

در پایان بهتر است بگوییم لازم نیست از مرگ معرفت به عنوان زیانی عظیم تأسف بخوریم. پذیرش باورهای پایه توسط جزم‌اندیشان دارایی بزرگی نیست. باید در تمام داشته‌ها چون و چرا کرد و برطبق اقتضا از آنها دفاع کرد؛ وانگهی شکاک خود از باورهای عملی برای دنبال کردن مقاصد زندگانی روزمره محروم نیست. همان‌طور که می‌توانیم از تصمیم معقول بر پایه‌ی احتمالات و ارزش‌های علمی تحلیل دهیم و فایده‌های عملی را بیشتر کنیم، می‌توانیم از باورهای معقول بر پایه‌ی احتمالات و ارزش‌های معرفتی تحلیل ارائه دهیم و فایده‌های معرفتی را به حداکثر برسانیم. هیچ‌یک از این دو تحلیل متضمن این نیست که ما به چیزی معرفت داریم. ما باورهایمان را برای فواید عملی بهتر تغییر می‌دهیم؛ لذا می‌توانیم در حالی که شکاک باقی می‌مانیم، معتقد باشیم که باورها و اعمالمان معقولند، گرچه آنقدر موجه نیستند که معرفت باشند. باورهای ما در معرض انتقاد قرار دارند و نمی‌توانیم آنها را برحسب این که

صدقشان معلوم است، بی‌نیاز از استدلال و از ارزیابی معاف بدانیم.

منابع

۱. گریلینگ، ای.سی، استرجن، اسکات، و مارتین، ام.جی، معرفت‌شناسی، ترجمه: مازیار، امیر، چاپ اول، مؤسسه‌ی نشر جهاد با همکاری دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰ش.
۲. هالینگ دیل، ر.ج، تاریخ فلسفه‌ی غرب، ترجمه: آذرنگ، عبدالحسین، چاپ ششم، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۵ش.
۳. شمس، منصور، آشنایی با معرفت‌شناسی، انتشارات طرح نو، ویرایش دوم، ۱۳۸۴ش.
۴. Armstrong. W.S, "Moral Skepticism" , Oxford University, ۲۰۰۶
۵. DeRose. K, and Warfield. T ,*Skepticism: A Contemporary Reader*.New York :Oxford University Press, ۱۹۹۹
۶. Lehrer. K , "why not Skepticism:.", in: *The Theory of Knowledge*, ed. By Louis P.Pojman, (Wadsworth, ۱۹۹۳
۷. "Moral Skepticism", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.